

تربیت و زبان مادری

[۲]

فصل آن شکارچی را شنیده‌اید که وقتی دوستش از او پرسید اگر کله آهواز زبیریای او رد شد چرا یکی را با تیر نزد جواب داد به هزار و یک دلیل . دلیل اول آن که باروت نداشتم . این توضیح کافی بود که مستمع را از شنیدن دلیل‌های دیگر بی‌نیاز کند . چنانکه در گفتار پیش گفتم وقتی حقوق معلم مدرسه و استاد دانشگاه از حقوق راننده تا کسی و کلفت و نوکر کمتر باشد طبیعی است تنها طبقاتی دنبال این حرفه خواهند رفت که صلاحیت رانندگی تا کسی و کلفتی و نوکری را نداشته باشند والا فردی که در عقل و بدن نقص اساسی نداشته باشد این حرفه را برای خود انتخاب نمی‌کند . و چون تعیین حقوق و مزد معلم در دست اجتماع است (یا دولت که نماینده اجتماع است) باید فرض کرد و کیل اجتماع خود بدین انحطاط رضا می‌دهد و نمی‌توان فرض کرد که این مطلب فوق هوش و استعداد گردانندگان دستگاه فرهنگی ماست .

اما لابد شنیده‌اید کسانی که مسئول این وضعیت می‌گویند وضع معلم در هیچ جای جهان خوب نیست و همه جا معلم باید قداکاری کند و معلم نباید خود را با بازرگان و مقاطعه‌کار مقایسه کند . جواب من اینست که اولاً جهان را بسیار کم می‌شناسند و الا می‌دانستند که چنین نیست . در ممالک پیشرفته جهان مسلماً نان و مسکن و سلامت معلم و زن و فرزند او تأمین است و گذشته از این از ایمنی کلی موجود در اجتماع خود برخوردار است . به فرض اینکه یکی از ممالک مغرب زمین را بیابیم که معلم در آن وضع اسف انگیز معلم ایرانی را داشته باشد لزومی ندارد ما از رذائل و مقایح ملل مغرب زمین تقلید کنیم . لزومی ندارد ما « گانگستریزم » کودکان را از امریکا تقلید کنیم و با بگذاریم کودکان ما مثل کودکان بی‌خانمان لندن مجرم شوند و با فجایع دیگری را از فرانسویان یاد بگیریم . راست است که در امریکا چند سال پیش عده زیادی از زنان معلم که حقوق آنان از کلفتها کمتر بود از معلمی دست کشیدند و به کلفتی پرداختند . ولی این عیب اجتماع امریکائی باید برای ما درس عبرت باشد نه سرمشق فضیلت . اگر به کشورهای دیگر نگاه می‌کنیم باید از آنها اصولی را فرا بگیریم که مورد پسند عقل و انصاف باشد . از مهمترین میزانهای سنجش تمدن اجتماعی و اقتصادی کشوری یکی آن است که در آن کشور بین خدمتی که کسان به اجتماع می‌کنند و مزدی که برای آن خدمت دریافت می‌دارند تناسب

معقولی برقرار باشد. پس اگر در اجتماعی مزد کسانی که کار آنها به قول عبیدزاکانی معلق زدن و سگ از چنبر گذرانیدن، است بیش از مزد کسانی باشد که درد جسمی یا روحی یا جهل مردم را که مهمترین دردهاست علاج می کنند، آن اجتماع نزد عقل و انصاف متمدن نیست و راه و رسمش برای ما قابل تقلید نیست.

عذر دیگری هست که دستگاه فرهنگی ما بدان متوسل می شود که در حقیقت عذرتیست عین گناه است. پیشوایان فرهنگ ما می گویند اگر به حقوق معلم افزوده شود کارمندان دیگر دولت نیز همین توقع را خواهند داشت. جواب من اینست که چه کسی از وزارت فرهنگ خواسته بود این همه کارمند نا لازم برای دستگاه دولت بسازد. حقیقت اینست که کار وزارت فرهنگ در درجه اول ساختن اشخاص عاقل و باطالی بوده است که ناچار برای کسب معاش خود در دامان دولت افتاده اند. اعتقاد من اینست که کمتر بلای اجتماعی می توانست به جامعه ما تا این حد از لحاظ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی صدمه برساند که دستگاه فرهنگی ما رسانیده است. با انحصار تربیت به یکنوع مدرسه - یعنی مدرسه متوسطه - وزارت فرهنگ بکلی تعادل اجتماعی ما را برهم زده است. راست است که زیانش در درجه اول متوجه خود او می شود یعنی به اندازه ای اشخاص غیر مولد و بی کار به اجتماع تحویل داده است که برای اشخاص مفید و لازم از قبیل معلم هم دیگر نانی برخوان اجتماع نمانده است. از این مبحث که روشن شدن آن یکی از مهمترین علل بدبختی اجتماعی ما را نشان می دهد باید به تفصیل بحث شود ولی وارد در موضوع این گفتار نیست.

اما موضوع این گفتار علل خصوصی انحطاط تدریس زبان فارسی است. یعنی وقتی شرایط عمومی لازم برای اینکه تربیت بر پایه صحیحی قرار گیرد، فراهم شود آن وقت بحثی که خواهد آمد باید مورد توجه قرار گیرد. نخست باید بررسییم هدف تدریس زبان فارسی چیست. اما شاید لازم بود قبلاً پرسیده باشیم زبان فارسی چیست. زیرا می نمایم که در این باره میان ما وحدت عقیده ای موجود نباشد. می توان تصور کرد عده ای زبان سعدی را زبان فارسی امروز می دانند و عده ای زبان گلپله و دمنه را وعده ای زبان قهرمانهای جمال زاده را در داستان «فارسی شکر است». اما مسلماً گویندگان رادیو (وتلوویزیون) آنچه را خود بدان تکلم می کنند زبان فارسی می شمارند. چون این بحث سر دراز دارد وارد آن نمی شوم و فرض می کنم بدانیم زبان فارسی چیست و بخواهیم آنچه را زبان فارسی می خوانیم به وسیله تربیت به فرزندان خود بیاموزیم.

می توان گفت هدف تدریس زبان فارسی آن است که به کودکان بیاموزیم منظور خود را به صورت دقیق و پسندیده زبانی یا نوشتنی به زبان فارسی بیان کنند و به دیگران بفهمانند و بیان دیگران را خواه به صورت زبانی باشد یا نوشتنی درست بفهمند. از اینرو دیده می شود که تدریس زبان فارسی در دبستان و دبیرستان مسلماً باید مهمترین درس باشد زیرا به وسیله تدریس زبان مادریست که به معنی واقعی کلمه از کودک آدمی «حیوان ناطق»

می‌سازیم، او را گویا می‌کنیم و بین او و محیط اجتماعی ایجاد ارتباط می‌کنیم. هدف اصلی از تدریس زبان فارسی اینست ولی هدفهای ثانوی نیز هست که باید به تبع هدف اصلی حاصل شود و بدین هدفها نیز اشاره خواهد شد.

رهبران تربیت ما به خطا پنداشته اند هدف درس فارسی فقط تعلیم خواندن و نوشتن است و حال آنکه سخن گفتن درست و درست سخن شنیدن همانقدر مهم است که خواندن و نوشتن. وقتی مربیان اجتماع ما از فن تربیت بی‌خبر بوده‌اند عجب نیست اگر خواننده‌ای که تربیت کار او نیست از این امر تعجب کند و بپرسد مگر گفتن و شنیدن هم یاد گرفتن لازم دارد؟ حقیقت این است که این هنر نخستین هنریست که باید آموخت و در همه دوران مدرسه باید آموخت.

باید در دبستان به کودک آموخت دهست گوش کند و آنچه می‌شنود درست بفهمد و آنچه را درست فهمیده است درست بیان کند. باید معلم فارسی را در مدرسه ابتدائی متوجه کرد صدای انسانی هم مثل عضلات دست و پا نیازمند تربیت و ورزش است. اما لازمه بیان درست و منظم و منطقی فکر درست و منظم و منطقی است. پس معلم زبان فارسی درحالی که درست سخن گفتن را به شاگرد می‌آموزد درعین حال فکر او را تربیت می‌کند زیرا فکر و زبان باهم ارتباط بسیار نزدیک دارند.

اما نتیجه اینکه درست هدف تدریس زبان فارسی را تشخیص نداده ایم نقایصی است که از این لحاظ در افراد خود مشاهده می‌کنیم. از مدارس ما به ندرت کسانی بیرون می‌آیند که بتوانند در مقابل عده‌ای بایستند و با صدای رسا با بیانی منظم و منطقی فکری را بیان کنند. اغلب کسانی که به فصاحت و بلاغت نزد ما مشهورند کسانی هستند که قادرند موجات صدای خود را برای مدتی ادامه دهند بدون اینکه مطلب معینی را دقیقاً و به صورت پسندیده‌ای به حاضران فهمانده باشند. کسی که از یکی از این سخنرانها خارج می‌شد به رفیقش گفت فلان چه خوب صحبت کرد. وقتی رفیقش پرسید که چه گفت جواب داد چنان فریفته فصاحت او شده بودم که بیادم نیامد چه شنیدم! نتیجه دیگر بدی تدریس زبان فارسی عبارات باسندهای و قالبی است که در گفته‌ها و نوشته‌های ما فراوان است. منظور از گفته یا عبارت قالبی عبارتست که خود هیچگاه در درست بودن آن تفکر نکرده‌ایم. آن را از جای دیگر گرفته‌ایم و در زبان خود به کار می‌بریم زیرا تنبلی یا نقص نمو عقلی ما مانع است که برای بیان فکر خود عبارات خود را به کار بریم.

عبارت قالبی، شبیه به آن است که سعدی در داستان جدال سعدی با مدعی «مبالغات مستعار» خوانده است. مبالغات مستعار در گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان ما فراوانست. در کتابی که اخیراً نوشته شده است مرتب می‌خوانید که «بنا به جبر تاریخ فلان فلان سیاست را در پیش گرفت» یا «جبر تاریخ اقتضا می‌کرد که فلان اقدام اقتصادی کرده شود» باید از نویسنده پرسید کدام جبر کدام تاریخ و در کدام آزمایشگاه یا سند معتبر وجود چنین جبری اثبات شده است. حقیقت اینست که این عبارتی مستعار است که نویسنده بی آنکه

در آن تفکر کند ازجائی گرفته است و گویا چون فریفته طغطنه لفظ آن شده است در نوشته خود تکرار می کند. اگر زبان فارسی در مدرسه ابتدائی ما درست تدریس می شد امروز گرفتار چنین « جبر تاریخی » نبودیم!

نقائص متعددی که در فکر ما موجود است نتیجه مستقیم بدی تدریس زبان فارسی است. کمتر شده است که ناطقان ما در تعریف عباراتی که به کار می برند تفکر کرده باشند. کمتر می بینیم که ناطقان به زبان فارسی حدود لغات و عبارات را محترم شمارند. چنان به این بی بند و باری زبانی عادت کرده ایم که نقص آنرا وقتی متوجه می شویم که بخواهیم گفته ها یا نوشته های خود را لغت به لغت به زبان دقیق دیگری ترجمه کنیم. چنانکه کفتم نمو فکر و زبان با هم پیش می رود و پیش بردن و تربیت کردن فکر و زبان کار معلم زبان فارسی است.

آموختن درست گوش دادن و فهمیدن بیان دیگری نیز اهمیت بسیار دارد و به این نکته نیز در مدارس ما توجه نمی شود. این تربیت گذشته از لزومی که صرفاً از لحاظ درس و مدرسه دارد، نخستین پایه تربیت اجتماعی و تربیت کودکان برای حکمت ملی است. باید به کودک ایرانی احترام به حق بیان دیگری را در مدرسه آموخت تا بتواند با دقت و با تحمل بنشیند و بیان دیگری را بشنود و در آنچه می شنود تفکر کند. مادام که این عادت را در مدرسه به کودکان نیاموزیم نمی توانیم توقع داشته باشیم اجتماعات سیاسی ما درست و منظم اداره شوند و توسط این اجتماعات منظور و مقصودی انجام گیرد و برآورده شود.

درس درست گوش دادن و درست سخن گفتن را در ممالک پیشرفته جهان هنگام درس و خارج از درس در اجتماعات مختلفی که کودکان عضو آنها باشند بدیشان می آموزند. شاگردان يك دبیرستان انگلیسی، مجلسی بحث و مناظره دارند که اغلب مسائل مهم سیاسی و اجتماعی روز در آن مطرح می شود و کودکان این انجمن ها را با همان نظامنامه ای که در پارلمان انگلستان معمول است اداره می کنند و نظم و ترتیب این مجالس کودکانه دست کمی از نظم و ترتیب پارلمان انگلستان ندارد. انجمن بحث دانشجویان اکسفورد و کمبریج معروف است و در آنجا است که سیاستمداران و پیشوایان اجتماعی آینده انگلستان تربیت می شوند. مسائل مهم سیاسی کشور در این انجمنها مطرح است و اغلب پیشوایان مهم اجتماعی و سیاسی انگلستان در این مجالس بحث دانشجویان شرکت می کنند.

درس درست گوش دادن هنریست که مدرسه باید به شاگرد بیاموزد و تاکنون تعلیم این هنر جایی در دستگاه فرهنگی ما نداشته است. مدرسه باید قدرت ادراک را در شاگردان تقویت کند. ادراک عالم خارج ممکن است از راه چشم دست دهد یا از راه حواس دیگر. همچنانکه باید در مدرسه به شاگرد آموخت آنچه را می بیند درست نگاه کند و در آن دقت کند باید همچنان به او آموخت در آنچه می شنود دقت کند و در درک و قبول آن نیروی انتقادی عقلی خود را به کار برد. چون این تربیت صورت نگرفته است می بینیم ذهن افراد ما دستخوش چیزهاییست که می خوانند و می شنوند بدون آنکه در آن تفکر و تعقل کنند. اغلب شنیده ام که کسی می گوید فلان مطلب فلان طور است چون در روزنامه یا کتاب نوشته

شده بود با چون گوینده رادیو که (متأسفانه تلویزیون هم به آن افزوده شده است) چنین گفت . اغلب هر که نعره قوی تر داشته باشد یا وقاحت زبانی او بیشتر باشد در ذهن آدمی که تربیت صحیح نیافته است تأثیر قویتری به جا می گذارد . مسلماً درست گوش دادن ، شنیده را درست بررسی کردن و آنچه را با عقل سازگار است پذیرفتن ، درسی است که باید در خانواده شروع شود و در مدرسه ادامه یابد .

وظیفه دیگر مدرسه در آموختن زبان فارسی آن است که به کودکان خواندن و نوشتن بیاموزد . اما تنها آموختن و خواندن و نوشتن کافی نیست . باید در آنها علاقه به خواندن و نوشتن ایجاد کرد . اغلب ما که خواندن و نوشتن می دانیم در خواندن و نوشتن تنبلیم و آنرا فقط در موارد ضروری به کار می بریم . مدرسه در ما ایجاد عادت خواندن و نوشتن نکرده است این است که کتاب و قلم و کاغذ در اغلب خانه های ما جزء اثاثیه لوکس محسوب می شود . نامه هایی را که به هم می نویسیم در نظر گیرید . اغلب آنها به صورت حساب بقال شبیه است . با مقداری تعارفهای لوس و بی معنی شروع می کنیم و اگر مطلبی نداشته باشیم با همان تعارفها ختم می کنیم . نزد ما نامه نویسی برای رفع احتیاج ضروری ، یا برای تعارف و تملق به کار می رود . وسیله هنری بیان افکار و احساسات و عواطف نیست و کمتر می کوشیم تا صرفاً با هنر نویسنده کی خود در خواننده ایجاد انبساط و نشاط کنیم . نزد فرنگیان دیده می آید که نامه نویسی خود نوع مهمی از ادبیات را تشکیل می دهد . اگر با قضاوت راه آن در فرنگستان سفر کنید یا در مهمانخانه های چند روز بمانید می بینید مقدار مهمی از وقت فراغت کسان صرف نوشتن نامه می شود و همه اینها نامه های تجارتمی نیستند . خانم یکی از دوستان فرانسوی من نقل می کرد پس از اینکه دوسه بار شوهر آینده اش را ملاقات کرد و قبل از اینکه با هم نامزد شوند شوهرش به سفر رفت ؛ می گفت نامه های او بود که در او عشق و محبت ایجاد کرد و توسط این نامه ها بود که حس کرد سنجیدگی و تجانس آنها با یکدیگر تا چه حد است . این بود که وقتی شوهر آینده اش از سفر برگشت همیشه به او پیشنهاد عروسی کرد پذیرفت و هر دو این زناشویی خوشبخت را مهرون هنر نامه نویسی خود بودند . اما رغبت به خواندن نیز مثل رغبت به نوشتن هر گز هدف تربیتی مدارس ما نبوده است . کتابهای درسی ما شامل يك مشت دستورهای اخلاقی خشك و بی مزه و مقداری قصص و افسانه هائست که نمی توانند ذهن کودک امروز را برانگیزند . علاقه به خواندن که باید در مدرسه ابتدائی ایجاد شود مهمترین راهیست که می تواند کودک را به سر زمین های دانش بکشاند .

درست است که در مدارس ما خواندن و نوشتن را به صورتی به شاگرد می آموزند ، ولی علاقه واقعی به خواندن را در چند درصد شاگردان ایجاد می کنند ؟ چند در صد مردم مدرسه رفته ما واقعاً وقت فراغت خود را صرف خواندن می کنند ؟ کمی عده این مردمان دلیل روشنی بر قصور و عجز دستگاه فرهنگی ماست . کتاب خواندن که برای

صاحب هر شغل و حرفه یکی از وسائل مهم پیشرفت در آن شغل و حرفه است و برای همه مردم تربیت یافته جهان یکی از وسائل مهم تفریح و صرف اوقات فراغت است در میان مردم ما اشتغال است که عده‌ای خاص (که بقیه به آنان با سوء ظن می‌نگرند!) بدان می‌پردازند و اعتقاد من اینست که گناه این وضع در درجه اول با دستگاه تربیتی ماست.

مختصر اینکه هدف تدریس زبان مادری باید آن باشد که کودک را قادر کند منظور خود را به صورت دقیق و خوشایندی با زبان یا با نوشته بیان کنند و بیان دیگران را درست بشنوند و بخوانند و درک کنند. تدریس زبان مادری باید در کودک عشق به خواندن و نوشتن را ایجاد کند و خواندن و نوشتن را مثل راه رفتن و خوابیدن برای او امری عادی کند. برای رسیدن به این هدف و سائلی لازم است که مهمترین آنها کتاب و معلم است در این خصوص در شماره آینده با خوانندگان گفتگو خواهم کرد.

نگرنده



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

جنگ با خویش

با خود ز پی تو جنگها دارم من

صد گونه ز عشق رنگها دارم من

در عشق تو از ملامت بی خبران

بر جان و جگر خدنگها دارم من

(کشف الاسرار - ج ۲)